

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تطبیق علوم ادبی بر فرازی از خطبه غدیر خم

حجّة الإسلام و المسلمین حسین لیاقت پور<sup>(۱)</sup> و آقایان: محمد سجّاد رشیدی، محمد مهدی عبدی و حسین سالمی کیا<sup>(۲)</sup>

هیئت تحریریه بحث جنجالی طلبگی - کانون ادبیات عرب مدرسه علمیّه امام مهدی موعود (عج) قم

(۱) محقق درس خارج و مدرّس ادبیات عرب در حوزه علمیّه قم؛ نفر اولّ آزمون ورودی مرکز امور نخبگان حوزه در سال ۹۶ در مقطع سطح یک.

(۲) دانش پژوهان سطح یک و سطح دو حوزه علمیّه شهرستان قم و ایلام. عضو هیئت تحریریه بحث جنجالی طلبگی - کانون ادبیات عرب مدرسه علمیّه امام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) استان قم.

## چکیده

از جمله مباحثی که در برخی از مجامع آموزشی مورد کم توجهی قرار گرفته است، بحث از «تطبیق علوم ادبی»<sup>(۱)</sup> می باشد. بحث در این مقاله با نگاه تطبیقی و ادبی صورت گرفته است بدین شکل که فرازی از خطبه غدیر خم که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد امام علی (علیه السلام) بیان فرمودند یعنی: «مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَثْبَتِي» را به دو صورت اجمالی و تفصیلی ترجمه و تفسیر کرده و سپس آن را در ترجمه و تفسیر تفصیلی از دیدگاه لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی مورد بررسی قرار داده است. ضرورتی که سبب شده مقاله حاضر تدوین گردد این بوده که دیدگان نسبت به این علوم شریف کم رنگ شده لذا هدفی که در پی آن بوده، انعکاس تأثیر علوم ادبی بر فهم روایات اهل بیت (علیهم السلام) و آیات قرآن کریم و کشف سیر چگونگی تفسیر ادبی آن ها می باشد. در پایان با ارائه تصویری از منظر مرحوم «امین الإسلام طبرسی» (قدس سره) نسبت به علوم ادبی، درصدد رسیدن به این نتایج است: (1) تحصیل علوم ادبی در جهت فهم آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) لازم می باشد؛ (2) تأثیر این علوم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) و آیات قرآن کریم غیر قابل انکار است؛ (3) کشف سیر چگونگی تفسیر ادبی روایات و آیات قرآن.

## کلید واژه

«تطبیق علوم ادبی»، «علم لغت»، «علم صرف»، «علم نحو» و «علم بلاغت».

(۱) علم لغت، علم صرف، علم نحو و علم بلاغت.

علوم ادبی از جمله علوم می باشند که بدون فراگیری آن ها، نمی توان وارد علوم دیگر همچون «فقه» شد و به اظهار نظر پرداخت. به اذعان علماء یکی از مقدماتی که برای اجتهاد و تفقه لازم و ضروری است، تحصیل علوم ادبی می باشد<sup>(1)</sup> لکن آن چه که در برخی از مجامع آموزشی مشاهده می شود، این است که همچون «علم نحو»، از مرتبه اعلای خود تنزل داده شده است و این سبب گردیده که دیدگان نسبت به این علوم شریف، کم رنگ شود تا جایی که مراجع عظام<sup>(حفظهم الله)</sup> برای احیای این امر و پر رنگ نمودن «تطبیق علوم ادبی بر روایات و کلام وحی الهی» وارد میدان شده اند و سخنان خویش را به صورت متقن بیان کرده اند به عنوان نمونه مرحوم شهید ثانی<sup>(رضوان الله تعالی علیه)</sup> در کتاب «منیة المرید» این علوم را اولین ابزار فهم متون و عظیم ترین اسباب در جهت تحصیل علم شرعی می دانند سپس متعلم را در تحصیل «علم نحو» به جدیت و مراقبت در آن توصیه کرده و می فرمایند: «فَإِنَّ لَهُ أَثْرًا عَظِيمًا فِي فَهْمِ الْمَعَانِي وَ مَدْخَلًا جَلِيلًا فِي إِتْقَانِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ لِأَنَّهَا عَرَبِيَّةٌ»<sup>(2)</sup> و حتی این علم را بر علم «أصول فقه» نیز مقدم دانسته و می فرمایند: «و هَذَا الْعِلْمُ [أَيِ أَصُولِ الْفِقْهِ] أَوْلَى الْعُلُومِ بِالتَّحْرِيرِ وَ أَحَقُّهَا بِالتَّحْقِيقِ بَعْدَ «عِلْمِ النَّحْوِ» لِمَنْ يُرِيدُ التَّفَقُّهَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى»<sup>(3)</sup>. از همین جا معلوم می شود که هدف از نوشتن مقاله حاضر، انعکاس تأثیر علوم ادبی در تفسیر روایات و آیات قرآن و کشف سیر و چگونگی تفسیر ادبی آن ها می باشد لذا اهمیت آن برای تمام دانش پژوهان علوم دینی واضح است به همین جهت شایسته است که طلبان و دانشجویان محترم، بعد از مطالعه مطالبی که خواهد آمد، به واکاوی ادبی روایات و آیات بپردازند و آن ها را از دیدگاه «لغوی»، «صرفی»، «نحوی» و «بلاغی» مورد بررسی قرار دهند. این مقاله درصدد پاسخ به دو پرسش اصلی می باشد: یکی این که آیا علوم ادبی یعنی «علم لغت»،

(1) سید مرتضی علم الهدی، 1376 هـ.ش، ج 2، ص 324.

(2) زین الدین بن علی شهید ثانی، 1409 ق، ص 386.

(3) همان.

«علم صرف»، «علم نحو» و «علم بلاغت» در جهت تفسیر روایات اهل بیت (علیهم السلام) و آیات قرآن کریم و فهم آن‌ها، لازم و تأثیر گذار می‌باشند؟ و دیگری آن‌که سیر تفسیر ادبی روایات و آیات قرآن کریم چگونه است؟؛ در این میان سؤالات فرعی که بر سر راه پاسخ به این دو سؤال پدیدار می‌شوند عبارت‌اند از این‌که: کلمات موجود در روایتی که مورد کنکاش قرار می‌گیرد، از حیث لغت، در چه امری وضع و استعمال شده‌اند؟ و همچنین صیغه‌هایی که به کار برده می‌شوند، تفاوتی در معنا از حیث صرف ایجاد می‌کنند؟ و اساساً آیا کلماتی که در آن روایت استعمال شده‌اند، چه جایگاهی از جایگاه‌های ثابت شده در علم نحو همانند «مبتدأ» و «خبر» را می‌کنند؟ و این‌که مقتضای حال عبارت از منظر بلاغت چگونه است؟

مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب شریف «بَحَارُ الْأَنْوَارِ» در مورد امامت «حضرت علی (علیه السلام)» روایتی را ذکر نموده‌اند؛ در بخشی از آن روایت به نقل از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌فرمایند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْثَى...»<sup>(1)</sup>.

در تحقیق حاضر، گوشه‌ای از مباحث این بخش از روایت با نگاه ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد و بحث در دو محور پیگیری می‌شود: محور اول: بررسی روایت مذکور از دو زاویه؛ زاویه اول «ترجمه و تفسیر اجمالی روایت»؛ زاویه دوم «ترجمه و تفسیر تفصیلی روایت». در زاویه دوم نیز بحث از چهار دیدگاه مورد بررسی قرار خواهد گرفت: دیدگاه اول از حیث علم لغت، دیدگاه دوم از حیث علم صرف، دیدگاه سوم از حیث علم نحو و دیدگاه چهارم از حیث علم بلاغت. محور دوم: بیان خاتمه.

## ۱) محور اول: بررسی روایت مذکور

بیان گردید بحث در این محور، از دو زوایه پیگیری می شود: زوایه اول «ترجمه و تفسیر اجمالی روایت» و زوایه دوم «ترجمه و تفسیر تفصیلی روایت».

### ۱-۱) بیان زوایه اول: ترجمه و تفسیر اجمالی روایت

یکی از مهم ترین رسالت های نبی مکرم اسلام حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در روز غدیر، معرفی امام علی (علیه السلام) به عنوان رهبر اسلام، امام امت و سکان هدایت بشریت بعد از خویش بوده است تا جایی که خداوند متعال نسبت به این قضیه در قرآن کریم سوره «مائدة»، لحن آیه «67» را در قالب «تهدید» آورده<sup>(1)</sup> و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>(2)</sup>. در بخشی از این سخنرانی، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رو به مردم عرضه داشتند: «ای مردم علی را برتری دهید زیرا او بعد از من، بر دیگران از مذکر و مؤنث برتری دارد».

ناگفته نماند که با توجه به آیه شریفه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>(3)</sup>، بیان پیامبر مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در فراز مذکور، چیزی جز وحی الهی نیست تا جایی که در آیه شریفه:

(1) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» ذیل این آیه فرموده اند: «مَعْنَى الْآيَةِ فِي نَفْسِهَا ظَاهِرٌ فَإِنَّهَا تَتَضَمَّنُ أَمْرَ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِالتَّبْلِيغِ فِي صُورَةِ التَّهْدِيدِ». (سید محمد حسین طباطبایی، 1417 ق، ج 2، ص 292 و 293).

(2) یعنی: «ای پیامبر آن چه از سوی پروردگارت [در باره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند». (حسین انصاریان، 1383 هـ ش، ص 119).

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»<sup>(1)</sup> تصریح شده که ولایت امام علی (علیه السلام) و جانشینی ایشان دستور و وحی الهی است<sup>(2)</sup>.

## ۱-۲) بیان زوایه دوم: ترجمه و تفسیر تفصیلی روایت

بحث در این زوایه از چهار دیدگاه ادامه می یابد: دیدگاه اول از حیث علم لغت، دیدگاه دوم از حیث علم صرف، دیدگاه سوم از حیث علم نحو و دیدگاه چهارم از حیث علم بلاغت.

### ۱-۲-۱) دیدگاه اول از حیث علم لغت

در این دیدگاه بررسی کلمات «مَعَاشِرَ»، «فَضَّلُوا» و «النَّاسِ» در جهت کشف مراد متکلم لازم می باشد:

#### ۱-۱-۲-۱) بررسی کلمه «مَعَاشِرَ»

فیومی در کتاب «المصباح المنیر» ذیل کلمه «مَعَشَرَ» می فرماید: «و «المَعَشَرُ» الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ وَالْجَمْعُ «مَعَاشِرًا»...»<sup>(3)</sup> یعنی در نگاه اهل محاوره عربی، کلمه «مَعَشَرَ» به «جماعتی از مردم» اطلاق می گردد و جمع آن به صورت «مَعَاشِرَ» استعمال می شود در نتیجه استعمال این کلمه به صورت جمع از جانب رسول مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، گویای آن است که مخاطبین رسول، جماعت و گروهی نبوده اند بلکه جماعت هایی و گروه هایی بوده اند.

(1) مانده، 67.

(2) صاحب «المیزان» در این باره فرموده اند: «و فی البصائر بإسناده عن الفضیل بن یسار عن أبی جعفر (علیه السلام) فی قوله: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، قال: «هی الولاية»». (سید محمد حسین طباطبایی، 1417 ق، ج 6، ص 54).

(3) احمد بن محمد فیومی، 1414 ق، ص 411.

### ۲-۱-۲-۱) بررسی کلمه «فَضَّلُوا»

صاحب کتاب «لسان العرب» نسبت به لازم و متعدی بودن این کلمه فرموده است: «فَضَّلَ: الْفَضْلُ وَالْفَضِيلَةُ معروف: ضِدُّ النَّقْصِ وَ النَّقِيسَةِ وَ الْجَمْعُ فُضُولٌ؛ ... وَ قَدْ فَضَّلَ يَفْضُلُ وَ هُوَ فَاضِلٌ وَ رَجُلٌ فَضَّالٌ وَ مُفَضَّلٌ: كَثِيرُ الْفَضْلِ ... وَ يُقَالُ: فَضَّلَ فُلَانٌ عَلَي فُلَانٍ إِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ وَ فَضَّلْتُ الرَّجُلَ: غَلَبْتُهُ؛ ...»<sup>(1)</sup> با این وجود دانسته می شود که «فَضَّلَ يَفْضُلُ فَضْلًا وَ فَضِيلَةً» در ثلاثی مجرد هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی نزد اهل محاوره استعمال گشته است لذا چه این که تعبیر «فَضَّلُوا» در «فَضَّلُوا عَلَيًا (عليه السلام)» از فعل لازم اخذ شده باشد یعنی «فَضَّلَ عَلَي (عليه السلام)» و چه این که از فعل متعدی اخذ شده باشد یعنی «فَضَّلْتُ عَلَيًا (عليه السلام)»، کشف می شود که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از تعبیر «فَضَّلُوا» اراده معنای تعدیه نموده است زیرا اگر از فعل لازم گرفته شده باشد، آن گاه از آن جایی که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، آن را در ثلاثی مزید باب «تفعیل» به کار برده اند و یکی از معانی غالبی باب تفعیل، تعدیه می باشد<sup>(2)</sup>، دریافته می شود که این کلمه به صورت متعدی مراد است و اگر از فعل متعدی گرفته شده باشد، آن گاه از آن جایی که در ثلاثی مجرد به صورت متعدی بوده، دریافته می شود که در عبارت «فَضَّلُوا عَلَيًا (عليه السلام)»، معنای تعدیه آن نیز مراد است.<sup>(3)</sup>

### ۳-۱-۲-۱) بررسی کلمه «النَّاسُ»

صاحب «الفروق اللغویة» در دلالت کلمه «النَّاسُ» می فرماید: «أَنَّ النَّاسَ هُمُ الْإِنْسُ خَاصَّةً ...»<sup>(4)</sup> یعنی قطعاً این کلمه از دید اهل محاوره، فقط بر انسان ها دلالت می کند لکن در این باره جناب جوهری در «الصحاح»

(1) محمد بن مکرّم ابن منظور، 1414 ق، ج 11، ص 524 و 525.

(2) سیّد محد رضا طباطبایی، 1394 هـ ش، ص 163.

(3) توضیح این بیان ذیل دیدگاه دوم-بررسی کلمه «فَضَّلُوا» مطرح خواهد شد.

(4) أبو هلال عکسری، 2009 م، ص 306.

می فرمایند: «و النَّاسُ قَدْ يَكُونُ مِنَ الْإِنْسِ وَ مِنَ الْجِنِّ...»<sup>(1)</sup> یعنی تعبیر «النَّاسُ» بر دو گروه اطلاق می شود: یکی انس و دیگری جن؛ از طرفی صاحب «المصباح المُنیر» در این زمینه فرموده اند: «إِسْمٌ وُضِعَ لِلْجَمْعِ كَالْقَوْمِ...»<sup>(2)</sup> در نتیجه گفته می شود: گرچه طبق بیان جوهری تعبیر «النَّاسُ»، هم شامل جمعی از انسان می شود و هم شامل جمعی از جنّ لکن تعبیر «النَّاسُ» در این روایت، بنا به ظهور اولیّه آن شامل جمعی از انسان ها می شود. بنابراین مخاطب پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) جمعی از گروه های «إِنْس» است.

### ۱-۲-۲) دیدگاه دوم از حیث علم صرف

در این دیدگاه به بررسی دو کلمه «فَضَّلُوا» و «أَفْضَلُ» پرداخته می شود:

#### ۱-۲-۲-۱) بررسی کلمه «فَضَّلُوا»

به اعتقاد علمای علم صرف کلمه «فَضَّلُوا»، فعل معلوم و امر صیغه جمع مذکر مخاطب (صیغه «9») فعل امر) و از ریشه «فَضَّلَ» می باشد و در باب «تفعیل» که از ابواب اختصاصی ثلاثی مزید است، به کار گرفته شده است تا در حقیقت متکلم بلیغ بتواند معنایی که با استفاده از ابواب ثلاثی مجرد قابل انتقال به مخاطب نبود را به واسطه استفاده از این باب، به مخاطب منتقل کند. «مصطفی غلایینی» در کتاب «جامع الدرّوس العربیّه» نسبت به معانی غالبی باب «تفعیل» می فرمایند: «و بَابُ «فَعَّلَ» يَكُونُ لِلتَّكْثِيرِ وَ لِلتَّعْدِيَةِ غَالِبًا...»<sup>(3)</sup> یعنی «معانی غالبی باب «فَعَّلَ، يُفَعِّلُ، تَفَعَّلَ» نزد اهل لسان عربی، «تکثیر» و «تعدیه» می باشد». معنای

(1) اسماعیل بن حماد جوهری، 1376 ق، ج 3، ص 987.

(2) احمد بن محمد فیومی، 1414 ق، ص 411.

(3) مصطفی بن محمد سلیم غلایینی، 1414 ق، ج 1، ص 218 و 219.



«تعدیه» همانند «فَرِحَ زَيْدٌ: زید خوشحال شد» = «فَرِحَ بَكَرٌ زَيْدًا: بکر زید را خوشحال کرد» و معنای «تکثیر» همانند «طَوَّفَ زَيْدٌ الْكَعْبَةَ: زید زیاد عمل طواف را نسبت به کعبه محقق کرد».

نسبت به عبارت «فَضَّلُوا عَلِيًّا» می توان دو احتمال بیان نمود: یکی این که فعل به کار رفته در عبارت از فعل لازم اخذ شده باشد: «فَضَّلَ عَلِيٌّ (علیه السلام) عَلَى كُلِّ شَخْصٍ: علی (علیه السلام) بر هر شخصی با فضیلت شد». در این صورت گفته می شود: به سبب رفتن به باب «تفعیل» دارای معنای تعدیه می گردد یعنی «علی (علیه السلام) را می بایست بر هر شخصی فضیلت دهید»؛ دیگری آن که فعل به کار رفته در عبارت از فعل متعدی اخذ شده باشد: «فَضَّلْتُ عَلِيًّا (علیه السلام): علی (علیه السلام) را فضیلت دادم». در این صورت گفته می شود: به سبب رفتن به باب «تفعیل»، می تواند دارای معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه باشد یعنی «قطعاً و بدون شک» می بایست علی (علیه السلام) را فضیلت دهید» و می تواند دارای معنای اعتقاد باشد یعنی «اعتقاد داشته باشید که علی (علیه السلام) با فضیلت است».

#### ۱-۲-۲) بررسی کلمه «أَفْضَلُ»

غالب علماء نسبت به تعریف «افعل تفضیل» اتفاق نظر دارند مثلاً در کتاب «فی التّطبیق النّحوی و الصّرفی» آمده است: «تَسْتَعْمَلُ الْعَرَبِيَّةُ لِلتَّفْضِيلِ «إِسْمًا» يُصَاغُ عَلَيَّ وَزَنَ «أَفْعَلٌ» لِلدَّلَالَةِ عَلَيَّ أَنْ شَيْئَيْنِ إِشْتَرَكَا فِي صِفَةٍ مُعَيَّنَةٍ زَادَ أَحَدُهُمَا عَلَيَّ الْآخَرَ فِيهَا»<sup>(1)</sup> به تعبیری زمانی که عرف اهل محاوره درصدد انتقال معنای تفضیل<sup>(2)</sup> به مخاطب خود باشند اسمی را بر همانند وزن «أَفْعَلٌ» می آورند همچون «خَلِيلٌ أَعْلَمٌ مِنْ سَعِيدٍ فَفَهًا وَأَفْضَلٌ مِنْهُ خُلْفًا». در این مثال دو لفظ «أَعْلَمٌ» و «أَفْضَلٌ» بر وزن «أَفْعَلٌ» بوده و اسم تفضیل می باشند و درصدد بیان این مطلب هستند که

(1) عبده راجحی، 1992 م، ص 470

(2) دو امر در یک وصف، مشترک بوده و یکی از آن ها در آن وصف نسبت به دیگری زیادت دارد.

خلیل و سعید هر دو در وصف «عَلِمَ» و «فَضَّلَ» مشترک بوده و خلیل نسبت به سعید در وصف «عَلِمَ» از حیث فقه و در وصف «فَضَّلَ» از حیث خُلُق، زیادت دارد یعنی در نگاه عرف، دو نوع اِتِّصاف در اسم تفضیل نهفته است: یکی اِتِّصاف عام که عبارت است از اشتراک دو طرف در اصل وصف و دیگری اِتِّصاف خاص که عبارت است از زیادی یک طرف بر طرف دیگر.

طبق این تعریف، ارکان اسم تفضیل بیان باشند از: (1) «مُفَضَّلٌ»؛ (2) «مُفَضَّلٌ عَلَیْهِ»؛ (3) «ادات تفضیل (صیغه تفضیل)» (4) «متعلق تفضیل (وصف)»؛ (5) «حیثیت تفضیل» همانند «زیدٌ أَعْلَمُ مِنْ بَکْرٍ نَحْوًا» --- < مُفَضَّلٌ: «زید»؛ مُفَضَّلٌ عَلَیْهِ: «بکر»؛ اِدَات تفضیل (صیغه تفضیل): «وزن أَفْعَلٌ»؛ متعلق تفضیل (وصف): «عَلِمَ» و حیثیت تفضیل: «نَحْوًا» یعنی زید و بکر در وصف «عَلِمَ» مشترک هستند لکن زید نسبت به بکر در این وصف از حیث علم نحو زیادت دارد.

از طرفی بیان شده است که اسم تفضیل به «سه صورت» استعمال می شود: یکی این که به همراه «مِنْ» استعمال شود همانند مثال هایی که ذکر گردید؛ دیگری آن که با «ال» استعمال شود همانند «زیدٌ الْأَعْلَمُ» و سوم این که به صورت اضافه استعمال شود همانند «هَذِهِ أُتَّقَى إِمْرَأَةً» و «هَذَا أُتَّقَى النَّاسِ»<sup>(1)</sup>. البته لازم به ذکر است که شدت دلالت زیادتِ مُفَضَّلٌ بر مُفَضَّلٌ عَلَیْهِ در هر سه نوع از این استعمالات، فرق می کند به همین جهت می بینیم برخی از صاحبان کتب در رابطه با معادل سازی هر کدام از آن ها در زبان فارسی، چنین بیان داشتند: «اسم تفضیل عربی، هم بر صفت تفضیلی «تر» و هم بر صفت عالی «ترین» در فارسی دلالت می کند؛ اگر با «مِنْ» به کار رود، صفت تفضیلی و اگر اضافه شود، صفت عالی است و اگر با «ال» استعمال شود، هر

دو احتمال در آن جایز است مانند «أَعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ: عظیم تر از کوه»، «أَعْظَمُ جَبَلٍ: عظیم ترین کوه»، «الْجَبَلُ الْأَعْظَمُ: کوه عظیم تر؛ عظیم ترین»<sup>(1)</sup>.

با لحاظ آن چه گذشت، نسبت به عبارت «أَفْضَلُ النَّاسِ» گفته می شود: مَفْضَلٌ (علیه السلام). مَفْضَلٌ عَلَيْهِ «النَّاسِ». ادات تفضیل «وزن أفعال». متعلق تفضیل «فَضْلٌ». حیثیت تفضیل «این رکن در روایت بیان نشده است» و به نظر می رسد طبق قرینه روایت غدیر، حیثیت تفضیل به صورت مطلق لحاظ شده است: «عَلِيٌّ أَفْضَلُ النَّاسِ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ» یعنی هم علی (علیه السلام) و هم گروه هایی از اِنس در وصف «فَضْلٌ» مشترک هستند لکن علی (علیه السلام) نسبت به مردم در وصف «فَضْلٌ» از تمام حیثیات همچون «خلافت» زیادت دارد به عبارتی «علی (علیه السلام) از تمام جهات، برترین و بهترین اِنس می باشد». ظاهراً کسانی که عقل سلیم و به دور از کینه دارند با شنیدن این عبارت یعنی «أَفْضَلُ النَّاسِ»، به ولایت و امامت علی (علیه السلام) اذعان می کنند زیرا عقول عقلای عالم از میان «خوب» و «خوب ترین» درجه اَعْلَاء یعنی «خوب ترین» را انتخاب می کنند و از طرفی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با استفاده از اسلوب تفضیل اضافه درصدد بیان درجه اَعْلَاء بوده است لذا عقل میان علی (علیه السلام) و برخی که خود را به عنوان خلیفه بعد از رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) منصوب کردند، علی (علیه السلام) را انتخاب می کند.

### ۱-۲-۳ دیدگاه سوم از حیث علم نحو

در این دیدگاه به واکاوی چهار مطلب پرداخته می شود: یکی عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ»، دیگری عبارت «فَضَّلُوا عَلِيًّا»، سوم عبارت «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَآئِنِّي» و چهارم تعبیر «ال» در «النَّاسِ» در دو عبارت مذکور:

(1) حمید جزایری، 1395 هـ ش، ص 371؛ با اندک تغییر.

### ۱-۲-۳-۱) بررسی عبارت: «مَعَاشِرَ النَّاسِ»

یکی از مباحثی که در حیطه علم بلاغت مورد بررسی قرار می‌گیرد، بحث از «ذکر و حذف» می‌باشد زیرا چنین بحثی ارتباط مستقیمی با حال و مقتضای حال دارد لکن علمای علم نحو نیز به مناسبت‌های مختلف آن را در کتب نحوی خود مطرح کرده‌اند. بحث «مُنَادَى» از جمله مباحثی است که نحوین بحث «ذکر و حذف» را در آن جاری نموده‌اند تا جایی که سیوطی در «همع الهوامع» فرموده است: «يَجُوزُ حَذْفُ النَّدَاءِ إِخْتِصَارًا وَ فِي التَّنْزِيلِ: «يُوسُفُ أَعْرَضُ»<sup>(۱)</sup>...»<sup>(۲)</sup> از طرفی صاحب «شرح التّصريح على التوضيح» فرموده است: «يَجُوزُ حَذْفُ الْحَرْفِ الْمُنَادِي بِهِ وَ هُوَ «يَا» خَاصَّةً»<sup>(۳)</sup> یعنی حذف حرف نداء جایز می‌باشد و از آن جا که میان ادات نداء، حرف «یا» به عنوان مشهورترین آن‌ها شمرده شده است<sup>(۴)</sup> لذا در صورتی که حرف نداء حذف شود و قرینه بر تعیین آن موجود نباشد، تنها حرفی که می‌توان در تقدیر گرفت، حرف «یا» است؛

از طرفی مرحوم شیخ بهایی در کتاب «صمدیة» نسبت به تعریف «مُنَادَى» می‌فرماید: «هُوَ الْمَدْعُوُّ بِ«يَا» أَوْ «هِيَ» أَوْ «أَيُّ» أَوْ «وَا» مَعَ الْبُعْدِ وَ بِالْهَمْزَةِ مَعَ الْقُرْبِ وَ بِ«يَا» مُطْلَقًا»<sup>(۵)</sup> یعنی منادی اسمی است که بعد از حروف نداء واقع شده و توسط منادی مورد نداء واقع می‌شود و با توجه به قُرْب و بُعْد مخاطب، می‌تواند از حروف نداء بهره ببرد لذا اگر درصدد است شخصی که بعید (دور) است را مورد نداء قرار دهد، از حروف «يَا»، «هِيَ»، «أَيُّ» و «وَا» استفاده می‌کند و اگر درصدد است شخصی که قریب (نزدیک) است را مورد نداء قرار دهد، از حرف «همزه (أ)» استفاده می‌کند البته در این میان، حرف «یا» میان بعید و قریب مشترک است.

(۱) یوسف، ۲۹.

(۲) عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۳۳.

(۳) خالد بن عبد الله الأزهری، ۱۴۲۷ ق، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۴) صافی محمود بن عبد الرحیم، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۲، ص ۴۱۴.

(۵) شیخ بهایی، ۱۳۹۶ هـ ش، ص ۱۱۹.

از طرفی دیگر بنا به اذعان ایشان منادی بر «5» قسم است: 1) منادای مفرد معرفه همانند «یا زید»؛ 2) منادای نکره مقصوده همانند «یا رجلاً»؛ 3) منادای نکره غیر مقصوده همانند «یا رجلاً»؛ 4) منادای مضاف همانند «یا عبدَ الله»؛ 5) منادای شبه مضاف همانند «یا طالِعاً جبلاً» و از میان آن‌ها، مورد سوم، چهارم و پنجم در معرب و منصوب می‌داند و دو مورد ابتدایی را مبنی بر علامت رفع می‌داند.<sup>(1)</sup>

عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ»، منادای مضاف و منصوب می‌باشد و حرف نداء در این عبارت، «یا» خواهد بود زیرا گفته شد: نحوینون از میان حروف نداء، حرف «یا» را به عنوان مشهورترین و پرکاربردترین حرف شناخته‌اند. سپس گفته شد: این امر سبب می‌شود که اگر در کلامی به حذف حرف نداء پی برده شد، حکم شود به این که آن حرف نداء محذوف، «یا» می‌باشد. نتیجه آن که در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» از آن جا که مقام، مقام تکلم و خطبه است و آن چه که مناسب با این مقام است، همان نداء بوده لذا به وجود حرف ندائی که محذوف است، پی خواهیم برد و از طرفی از آن جا که حرف «یا» میان حروف نداء، اُمُّ الْبَابِ<sup>(2)</sup> است و قرینه بر تعیین حرف نداء موجود نیست، حکم می‌شود به این که آن حرف محذوف در این روایت، همان «یا» است یعنی «یا مَعَاشِرَ النَّاسِ».

البته به مقتضای قاعده ای که در آن بیان شده است: «جمع مضاف ظهور در عموم دارد»<sup>(3)</sup> و همچنین به مقتضای جمع بودن تعبیر «مَعَاشِرَ» و این که «مَعَاشِرَ» در خطبه مدّ نظر به «النَّاسِ» اضافه شده است، لازم است گفته شود: «افرادی که در روز غدیر حضور داشتند بیشتر از «3» گروه بوده اند یعنی مخاطبین پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از شهرها و طوائف مختلفی بوده اند».

(1) شیخ بهایی، 1396 هـ.ش، ص 120.

(2) سید علی خان مدنی، 1435 ق، ج 1، ص 677.

(3) محمد بن السید مرتضی الحسینی، 1418 ق، ص 61.

### ۱-۲-۳-۲) بررسی عبارت: «فَضِّلُوا عَلَيَّ»

با تفحص میان افعالی که اهل محاوره عربی استعمال کرده اند و مقایسه آن ها با یک دیگر، در می یابیم که هر فعلی بنا به مقتضای خود، معنایی را به مخاطب منتقل می نماید. توضیح آن که افعال در یک تقسیم بندی به دو دسته می باشند: گاهی تحقق آن افعال در عالم خارج، به گونه ای است که می بایست از شیء ای صادر شوند همانند فعل «ضرب» که برای تحقق آن در عالم خارج، نیازمند صادر کننده ای مثل «زید» است: «ضرب زید» و گاهی تحقق آن افعال در عالم خارج، به گونه ای است که نیازمند صادر کننده ای نیست بلکه می بایست بر شیء ای عارض<sup>(1)</sup> شوند همانند فعل «عرف» که برای تحقق آن در عالم خارج، نیازمند صادر کننده همانند «ضرب» نیست بلکه نیازمند شیء ای است که «معرفت» بر آن عارض شود و حلول کند: «عرف زید» که معرفت بر زید عارض شده و حلول کرده است به خلاف «ضرب» که زید آن را صادر می کند. همچنین هر کدام از این دو دسته، بر دو گونه هستند: گونه اول «صدوری و حلولی به همراه وقوع» یعنی افعالی که جنبه صدوری و حلولی دارند برای تحقق آن ها در عالم خارج علاوه بر فاعل، نیازمند مفعول به هم می باشند. مثال برای افعال صدوری: «ضرب زید بکراً»؛ مثال برای افعال حلولی: «عرف زید بکراً».

گونه دوم «صدوری و حلولی محض» یعنی افعالی که جنبه صدوری و حلولی دارند و برای تحقق آن ها فقط نیازمند فاعل هستند. مثال برای افعال صدوری: «ذهب زید»؛ مثال برای افعال حلولی: «حزن زید».

(1) مراد از تعبیر «عارض»، معنای اصطلاحی آن نمی باشد.

غرض آن که فعل «فَضَّلُوا» می تواند از نوع افعال «صدوری به همراه وقوع» باشد در نتیجه «واو»، فاعل لحاظ می گردد و «عَلِيًّا» مفعول به و تمام جمله نیز محلی از اعراب ندارد زیرا جواب نداء می باشد<sup>(1)</sup> در نهایت معنای عبارت این گونه می شود: «حدث برتری از مردم باید در عالم خارج صادر شود و کسی که این برتری بر آن واقع می شود، «علی (علیه السلام)» باشد». به تعبیری پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گروه هایی از اِنس را مورد خطاب قرار می دهند و می فرمایند: «باید در عالم خارج، صفت برتری دادن علی (علیه السلام) را صادر و محقق نمایند».

### ۱-۲-۳ بررسی عبارت: «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْتِي»

دکتر «امیل بدیع یعقوب» در بحث از حرف «فاء» می فرماید: «تَأْتِي بِسَبْعَةِ أَوْجُهٍ: (1) حرف عطف (2) حرف استناف (3) حرف رابط لجواب الشرط (4) حرف سببی (5) حرف تعلیل (6) حرف زائد لتحسين اللفظ (7) فعل أمر»<sup>(2)</sup> و سپس به توضیح هر کدام از آن ها می پردازد و نسبت به قسم پنجم یعنی «حرف تعلیل» می فرماید: «الفاء التعليلية: حرف بمعنى «لأجل» مبني على الفتح لا محل له من الإعراب نحو: «ساعد زيداً فهو صدیقك» یعنی فاء تعلیلیه عبارت است از حرفی که به معنای «به خاطر» است و مبنی بر فتح بوده و محلی از اعراب ندارد همانند این که متکلم بگوید: «کمک کن زید را به خاطر این که او دوست تو است». در نتیجه روشن می گردد که «فاء» موجود در «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْتِي»، از نوع قسم پنجم بوده و مفید معنای تعلیل برای ما قبل خود است در نتیجه دانسته می شود: «آن چه سبب شده است که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، «فَضَّلُوا عَلِيًّا» را بفرماید این است که حضرت علی (علیه السلام)، «أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْتِي» می باشد؛

(1) ابراهیم ابراهیم برکات، ۱۴۲۸ ق، ج ۵، ص ۳۸۱.

(2) امیل بدیع یعقوب، 1367 ق، ص 479.

ایشان نسبت به کلمه «بَعْد» می فرمایند: «(بَعْد) ظرفُ زَمَانٍ أَوْ مَكَانٍ يَدُلُّ عَلَى تَأَخُّرِ شَيْءٍ عَنْ شَيْءٍ فِي الزَّمَانِ أَوْ الْمَكَانِ وَ يَكُونُ مُعْرَباً أَوْ مَبْنِياً»<sup>(1)</sup> یعنی در نگاه عرف اهل محاوره کلمه «بَعْد» به صورت ظرف زمان یا ظرف مکان استعمال می شود تا دلالت بر آن نماید که شیء ای در زمان یا مکان نسبت به شیء دیگر مؤخر است همانند «بَيْتِي بَعْدَ بَيْتِكَ» که کلمه «بَعْد» در این کلام، دلالت بر آن می نماید که «بَيْتِي: خانه من» از حیث مکان مؤخر از «بَيْتِكَ: خانه تو» می باشد. سپس ادامه بحث را به بیان صُورِی که این کلمه در آن ها معرب و مبنی می شود، می پردازد و می فرماید:

«المُعْرَبُ وَ هُوَ أَرْبَعَةٌ أَنْوَاعٍ: (1) ظرفِ زَمَانٍ مَنْصُوبٍ إِذَا أُضِيفَ إِلَى مَا يَدُلُّ عَلَى الزَّمَانِ نَحْوَ الْآيَةِ: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>(2)</sup> ... (2) ظرفِ مَكَانٍ مَنْصُوبٍ إِذَا أُضِيفَ إِلَى مَا يَدُلُّ عَلَى الْمَكَانِ نَحْوُ: «بَيْتِي بَعْدَ بَيْتِكَ» (3) إِسْمٌ مَجْرُورٌ إِذَا سَبَقَهُ حَرْفٌ جَرٌّ نَحْوُ: «دَرَسْتُ مِنَ بَعْدِ الظُّهْرِ إِلَى مَا بَعْدَ العَصْرِ» ... (4) ظرفِ مَنْصُوبٍ إِذَا قُطِعَ عَنِ الْإِضَافَةِ وَ حَذَفَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ لَفْظاً وَ مَعْنَى وَ لَمْ يَسْبِقْ بِحَرْفٍ جَرٌّ نَحْوُ: «سَأَقَابِلُكَ بَعْدًا» ...»<sup>(3)</sup>.

با در دست داشتن نکته فوق، به نظر می رسد تعبیر «بَعْدِي» در «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْثِي»، معرب می باشد و آن هم از نوع دوّم است یعنی این کلمه در روایت مذکور ظرف مکان و جایگاه معنوی را می رساند بنابراین کلمه مذکور منصوب می باشد لکن از آن جا که اضافه به «ی» شده است، اعراب آن به صورت تقدیری لحاظ شده است در نتیجه این کلمه دلالت بر این می کند که: «برترین بودن علی (علیه السّلام) نزد مردم مؤخر از رسول مکرم اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است» یعنی ابتداء کسی که نزد مردم از جایگاه افضلیت برخوردار است پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بوده و بعد از ایشان حضرت علی (علیه السّلام) می باشد.

(1) امیل بدیع یعقوب، 1367 ق، ص 199.

(2) حدید، 17.

(3) امیل بدیع یعقوب، 1367 ق، ص 199.



### ۱-۲-۳-۳-۱) تذکر

در پایان لازم است گفته شود که تعبیر «إِنْ» در «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنتِي»، از حروف مشبّهة بالأفعال می باشد لذا: 1) ضمیر متّصل به آن یعنی «ه»، به عنوان اسم و محلاً منصوب است؛ 2) «أَفْضَلُ» مضاف و خبر «إِنْ» بوده و مرفوع است؛ 3) تعبیر «النَّاسِ» مضاف الیه است؛ 4) کلمه «مِنْ»، در صدد بیان جنس «النَّاسِ» به غرض تأکید بوده و «ذَكَرٍ» مجرور به حرف جرّ و معطوف علیه و «أَنْتِي» معطوف و در حکم مجرور به حرف است. با این وجود معنای کلام این گونه خواهد شد: «پیامبر مکرّم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) جماعت و گروه هایی از انّس که حاضر<sup>(1)</sup> بودند را مورد نداء قرار داده است تا آن ها را از یک حقیقت الهی روشن سازد و آن «فَضِّلُوا عَلَيَّ» می باشد یعنی حدث برتری از مردم باید در عالم خارج صادر شود و کسی که این برتری بر آن واقع می شود «علی (عليه السلام)» باشد. سپس در مقام تعلیل این سخن می فرماید: دلیل این که علی (عليه السلام) را می بایست در عالم واقع برتری دهید، آن است که قطعاً علی (عليه السلام) برترین مردم از مؤنث گرفته تا مذکر آن ها می باشد البته این افضلیت علی (عليه السلام) نزد مردم، بعد از من رسول می باشد».

### ۱-۲-۳-۴) بررسی تعبیر «ال» در «النَّاسِ»

تعبیر «النَّاسِ» در دو عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» و «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنتِي» بیان شده است لذا مناسب است که «ال» موجود در دو عبارت مذکور، مورد بررسی قرار گیرد؛ به نظر می رسد «ال» در هر دو عبارت برای تعریف<sup>(2)</sup> می باشد با این تفاوت که ال موجود در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ»، عهد حضوری است زیرا مردم نزد پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) در هنگام بیان خطبه حاضر بودند و ال موجود در عبارت «فَإِنَّهُ»

1) دلیل این که گفته شد: «حاضر بودند» در مطلب بعدی (بررسی تعبیر «ال» در «النَّاسِ»)، مورد بررسی قرار می گیرد.

2) عبد الله بن يوسف ابن هشام، 1437 ق، ص 50.

أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مَنْ ذَكَرَ وَأُنْثِيَ»، استغراق افراد است چون مقام روایت نشان دهنده آن است که تمام مردم حضور داشتند بنابراین ترجمه روایت چنین می شود: «ای همه جماعاتی از انس که حاضر هستید علی را تفضیل دهید زیرا او برترین تمام مردم بعد از من، است».

### ۴-۲-۱) دیدگاه چهارم از حیث علم بلاغت

بحث در این دیدگاه در قالب بیان چند سؤال به همراه پاسخ آن به پایان می رسد:

#### ۱-۴-۲-۱) سؤال اول

چرا متکلم در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» حرف نداء را حذف نموده است؟ یعنی چه غرض و انگیزه ای در میان بود که متکلم به جهت انتقال آن به مخاطب حرف نداء را حذف کرده است؟

#### پاسخ به سؤال اول

قبل از بیان پاسخ، لازم است کاربرد اسلوب منادی و ریشه طرح سؤال مذکور بیان گردد؛

کاربرد اسلوب منادی، آگاهی دادن به دو امر است: یکی «جلب توجه مخاطب به شخص منادی» یعنی زمانی که فردی از هیئت منادی استفاده نماید، درصدد آن است که به مخاطب آگاهی بدهد که: «توجه خود را به من منادی سوق بده»؛ دیگری «جلب توجه مخاطب به کلام ما بعد منادی» یعنی زمانی که فردی از هیئت منادی استفاده نماید، درصدد آن است که به مخاطب آگاهی دهد که: «توجه خود را به کلام ما بعد سوق بده» همانند «یا زیدُ اِذْهَبْ» که منادی با منادی قرار دادن «زید»، درصدد است که بگوید: «زید توجه خود را به من منادی و به کلام ما بعد یعنی «اِذْهَبْ» جلب کن». از این بیان روشن می گردد که اقتضای اولیه اسلوب منادی

آن است که حرف نداء به همراه آن اسمی که منادای قرار می گیرد، ذکر شود به همین جهت مقتضای ظاهر<sup>(1)</sup> نشان دهنده آن است که متکلم در استفاده از اسلوب منادی، هم حرف نداء را ذکر نماید و هم منادای را همانند «یا زیدُ اِذْهَبْ» لذا اگر متکلمی، خلاف مقتضای ظاهر<sup>(2)</sup> عمل نمود و حرف نداء را حذف و منادای را به تنهایی ذکر کند آن گاه می بایست به این سؤال پاسخ داد که چرا متکلم از اقتضای اولیّه و مقتضای ظاهر اسلوب منادای استفاده نمود؟ به تعبیری چه غرض و انگیزه ای در میان بوده است که متکلم را وادار به حذف حرف نداء کرد؟

با لحاظ این بیان، نسبت به عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» گفته می شود:

با استفاده از اسلوب منادای در می یابیم که پیامبر مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در صدد هستند که بگویند: «ای همه گروه های انس توجه خود را به من منادی و به کلام ما بعد یعنی «فَضِّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَآثِي» جلب کنید؛ از طرفی با حذف حرف نداء<sup>(3)</sup>، این نتیجه حاصل می گردد که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از اقتضای اولیّه و مقتضای ظاهر اسلوب منادای که ذکر حرف نداء به همراه اسمی که منادای قرار می گیرد، است بهره نبرده اند لذا این سؤال مطرح می شود که چه غرض و انگیزه ای در میان بود که پیامبر مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را وادار به حذف حرف نداء کرد؟

در مقام پاسخ به این سؤال، شاید بتوان این گونه گفت: از آن جا که غدیر خم از جمله اجتماع های بزرگ اسلام بوده است لذا مخاطبین بسیاری در آن وجود داشت به همین جهت پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای رساندن صدای خود به همه افراد موجود در این اجتماع (چه آن افراد نزدیک ایشان بودند و چه دور از

(1) بهاء الدین سبکی، 1430 ق، ج 1، ص 121.

(2) همان.

(3) ذیل دیدگاه سوم-بررسی عبارت: «مَعَاشِرَ النَّاسِ»، بیان شد که حرف نداء محذوف از عبارت مذکور، «یا» می باشد.

ایشان)، به گونه ای تدبیر نمودند که هیچ راهی برای شبهه افکنی وجود نداشته باشد. به نظر می رسد حذف حرف نداء «یا»، بدان جهت بود که پیامبر مکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، تمام مخاطبین خود را نازل منزله شخصی نزدیک (قریب) لحاظ کرده بودند تا هیچ طریقی برای ایجاد فضای شبهه افکنی و انکار امامت امام علی (علیه السلام) به این که: «در روز غدیر صدای شما در جهت معرفی امامت امیر مؤمنان (علیه السلام) را نشیده ایم»، وجود نداشته باشد. البته در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ»، ایجاز رُخ داده است، آن هم از نوع ایجاز حذف<sup>(1)</sup> یعنی حرف نداء «یا» حذف گردیده است.

#### ۱-۲-۴-۲) سؤال دوم

چرا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در روایت مذکور از عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» استفاده کرده اند و نفرمودند: «مَعَشَرَ النَّاسِ» در حالی که تعبیر «مَعَشَرَ» در معنا، جمع می باشد؟ به تعبیری مقتضای حال روایت چگونه بود که پیامبر از میان دو عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» و «مَعَشَرَ النَّاسِ»، از «مَعَاشِرَ النَّاسِ» بهره برده اند؟

#### پاسخ به سؤال دوم

با توجه به این که درباره «مَعَشَرَ» در کتب لغت بیان شده است: «المَعَشَرُ جَمْعُهُ مَعَاشِرٌ: «كُلُّ جَمَاعَةٍ أَمْرُهُمْ وَاحِدٌ»<sup>(2)</sup> و همچنین بیان شده است: «قَالَ اللَّيْثُ: «المَعَشَرُ»: «كُلُّ جَمَاعَةٍ أَمْرُهُمْ وَاحِدٌ» نَحْوُ مَعَشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ مَعَشَرَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْجَمْعُ المَعَاشِرُ»<sup>(3)</sup> و با توجه به این که در حجّه الوداع و روز غدیر خم، مسلمانان زیادی از شهرها و طوائف مختلف همراه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حضور داشتند، نتیجه آن می شود که متکلم نمی توانست

(1) احمد هاشمی، 1381 هـ ش، ص 180.

(2) خلیل بن احمد فراهیدی، 1409 ق، ج 1، ص 248..

(3) یعنی کلمه «مَعَشَرَ» نزد اهل لسان عربی به معنای «هر جماعتی که کار واحدی دارند» اطلاق می گردد و جمع آن «مَعَاشِر» می باشد. (محمد بن محمد مرتضی زبیدی، 1414 ق، ج 7، ص 227).

از «مَعَشَرَ» استفاده کند چون چنان چه در جای خود به اثبات رسیده است مسلمانان در روز غدیر خم همه از یک شهر خاص یا طائفه ای خاص نبوده اند تا زمینه استفاده از تعبیر «مَعَشَرَ» فراهم شود به همین دلیل از «مَعَاشِرِ» استفاده شده و عبارت به صورت «مَعَاشِرِ النَّاسِ» بیان گردیده است تا مورد خطاب پیامبر، همه گروه ها و جماعتی باشند که اولاً از شهرها و طوائف مختلفی حضور داشتند و ثانیاً همه آن ها کار واحدی داشتند زیرا مسلمانان در حال گوش دادن به فرمایشات پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بوده اند یعنی همه مشغول یک کار واحد و مشترک بودند.

لازم به ذکر است که با لحاظ سؤال فوق، می توان سؤال دیگری مشابه آن مطرح نمود و آن این که چرا در روایت، از عبارت «مَعَاشِرِ النَّاسِ» بهره برده شده است و از عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» استفاده نشده است؟ در مقام پاسخ گفته می شود: عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» دو احتمال را در بر می گیرد: یکی این که مخاطبین پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از شهرها و طوائف مختلفی هستند؛ دیگری آن که مخاطبین پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از شهرها و طوائف مختلفی نیستند ولی عبارت «مَعَاشِرِ النَّاسِ» یک احتمال را در بر می گیرد و آن این که مخاطبین پیامبر مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از شهرها و طوائف مختلفی می باشند.

اگر رسول مکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بهره می بردند، آن گاه مهیبر برای دشمنان هموار می گردید به این صورت که بگویند: «خطاب رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در واقعه غدیر، همه شهرها و طوائف مختلف نبود» و از این طریق درصدد شبهه افکنی بر می آمدند لکن پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با استفاده از عبارت «مَعَاشِرِ النَّاسِ»، احتمال دومی که در عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بود یعنی این که مخاطبین از شهرها و طوائف مختلفی نیستند را متفی کردند تا دشمنان نتوانند از این طریق شبهه افکنی نمایند.

## ۱-۲-۴-۳) سؤال سوم

چرا تعبیر «فَضَّلُوا» در «فَضَّلُوا عَلَيَّ» به صورت فعل امر و آن هم به صورت جمع مذکر آورده شده است؟

## پاسخ به سؤال سوم

احمد مصطفی مراغی در کتاب «علوم البلاغۃ، البیان و المعانی و البديع»<sup>(1)</sup> نسبت به «فعل امر» می فرماید: «و الأصل فی صیغۃ الأمر أن تفيده الإيجاب أي طلب الفعل على وجه اللزوم وهذا هو المفهوم منها عند الإطلاق نحو: «قم» و «سافر» و ما عداه يحتاج إلى قرائن أخرى تستفاد من سياق الحديث...»<sup>(2)</sup> از طرفی درخواست بر وجه لزوم، مستلزم آن است که درخواست کننده یعنی امر، عالی (بزرگ) باشد و درخواست شونده یعنی مأمور، دانی (پایین) باشد بنابراین برای استفاده از صیغه «امر» وجود امر عالی و مأمور دانی لازم است.

از طرفی دیگر پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به عنوان امر عالی و مردم به عنوان مأمور دانی هستند لذا مقتضای استفاده از صیغه امر مهیا می باشد به همین خاطر متکلم بلیغ برای انتقال این معنا که علی (علیه السلام) را در عالم خارج می بایست برتری دهید، از صیغه امر بهره برده اند تا اولاً اهمیت مطلب در امثال آن را نشان دهند و ثانیاً این معنا را برسانند که: «من رسول در جایگاه امر از شما که در جایگاه مأمور هستید، برتری دادن علی در عالم خارج را بر وجه لزوم درخواست می نمایم» و اما نسبت به جمع مذکر بودن این صیغه می توان چنین گفت: از این رو که افراد مذکر بر افراد مؤنث غلبه داشته اند لذا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این صیغه را از جهت غلبه مذکر بر مؤنث به صورت مذکر آورده است یعنی مخاطبین پیامبر نسبت به برتری دادن

(1) احمد مصطفی مراغی، 1414 ق، ص 75.

(2) یعنی اصل در صیغه امر زمانی که به صورت مطلق ذکر گردد، آن است که مفید معنای «درخواست انجام فعل بر وجه لزوم» باشد همانند فعل امر «قم» که دلالت می نماید بر این که متکلم از مخاطب، درخواست انجام فعل «قیام» را به صورت لزوم کرده است. سپس می فرماید: معانی دیگری که از فعل امر برداشت می شود، از سیاق کلام استفاده می گردد.

علی (علیه السلام) هم افراد مذکر است و هم افراد مؤنث لکن به جهت غلبه افراد مذکر، فاعل را به صورت مذکر آورده اند.

#### ۱-۲-۴-۴) سؤال چهارم

چه مقتضای حالی، سبب شده است که متکلم از اسم تفضیل بهره ببرد و آن را در هیئت اضافه «أَفْضَلُ النَّاسِ» ذکر نماید؟

#### پاسخ به سؤال چهارم

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به حکم «مَعَاشِرَ النَّاسِ» بعد از این که توجه گروه هایی از اِنس به آن چه که می خواهد بگوید را جلب نمود، فرمود: «فَضَّلُوا عَلِيًّا: باید علی (علیه السلام) را در عالم خارج برتری بدهید» سپس از آن جا که در بخشی دیگر از سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللهِ: در میان شما عده ای هستند که با خدا دشمن می باشند»<sup>(1)</sup>، کشف کردند که برخی از افراد در این اجتماع عظیم هستند که این سؤال را در ذهن داشتند: «چرا باید علی را برتری دهیم؟ در حالی که از میان ما اشخاصی موجود اند که قابلیت برتری دادن را دارند!» لذا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برآمدند که برای پاسخ به این سؤال، از صیغه اسم تفضیل استفاده نمایند تا از باب «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>(2)</sup> آن ها را با خود راهی نماید و بفهماند که تنها علی (علیه السلام) قابلیت برتری دادن را دارد به این صورت که اکنون که شما اعتقاد دارید برخوردار از وصف «فَضْلٌ» هستید و از طرفی وجود وصف «فَضْلٌ» در علی (علیه السلام) هم غیر قابل انکار است، لذا میان کسی که وصف برتری را دارد و میان کسی که وصف برترین را دارد، کدام را انتخاب می کنید؟ مسلماً میان

(1) مجلسی، 1403 ق، ج 37، ص 210.

(2) نحل، 12.

«برتر» و «برترین»، برترین انتخاب می شود به همین جهت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از صیغه اسم تفضیل بهره برده است تا چنین مقتضای حالی را به مخاطب منتقل نماید.

از همین جا روشن می شود که چرا ایشان اسم تفضیل را در قالب «هیئت اضافه» استعمال کرده اند یعنی اهل محاوره زمانی که می خواهند بالاترین حد تفضیل را برای شخصی به کار ببرند، اسم تفضیل را در هیئت اضافه استعمال می کنند<sup>(1)</sup> و پیامبر نیز با به کار گیری از این هیئت، درصدد بیان حدّ اعلاّی تفضیل در مورد علی (علیه السلام) بوده است تا هیچ راه فراری برای منکرین نسبت به انکار فضیلت و ولایت علی (علیه السلام) تصور نگردد.

#### ۱-۲-۴-۵) توجّه

میان دو تعبیر «فَضَّلُوا» و «أَفْضَلَ» در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَتَى» جناس اشتقاق<sup>(2)</sup> وجود دارد زیرا این دو کلمه در حروف اصلی و ترتیب آن ها با هم موافق هستند و جامع بین آن دو، کلمه «فَضَلَ» است.

#### ۲) محور دوّم: بیان خاتمه: «وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِعْرَابَ أَجَلُ عُلُومِ الْقُرْآنِ»<sup>(3)</sup>

جمله حاضر از یک طلبه و دانشجوی مبتدی یا متوسطه و عالی و یا یک مدرّس علوم دینی صادر نشده است. اوضاع برخی از محافل علمی امروز ما به گونه ای است که اگر این سخن را یک استاد گمنام

(1) حمید جزایری، 1395 هـ ش، ص 371؛ با اندک تغییر.

(2) عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، 2011 م، ص 335.

(3) شیخ طبرسی، 1415 ق، ج 1، ص 40.



حوزه یا دانشگاه و یا یک طلبه و دانشجوی مراحل متوسطه و عالی گفته باشد، خیل کثیری از آنان که امروزه علوم ادبی را از مرتبه آن تنزل داده اند، بدان ارجی ننهاده و حملات متعددی نسبت به آن خواهند داشت اما وقتی که بدانیم صاحب این سخن کسی است که عظمت علمی او بر احدی از بزرگان عرصه علوم اسلامی پوشیده نمانده و به علو مقام علمی و عملی او اذعان کرده به نحوی که از قرن ششم هجری تاکنون بدون ملاحظه نظرات او در تفسیر قرآن کریم ورود نکرده اند، آن گاه با خضوع و انصاف بیشتری به جمله فوق نظر می کنیم.

صاحب این سخن مرحوم «امین الإسلام طبرسی» (قدس سره) مؤلف تفسیر بزرگ «مجمع البیان» می باشد که به گفته مرحوم شهید ثانی (قدس سره) همانند آن تألیف نشده است.<sup>(1)</sup>

مرحوم طبرسی این سخن را در مقدمه تفسیر «مجمع البیان» با توضیحات لازم بیان کرده اند. در گذشته «عِلْمُ الإِعْرَابِ» هم بر «علم نحو» اطلاق می شده است و هم به صورت کلی بر «علوم ادبی»؛ اگر چه هر علمی به خودی خود، کمال محسوب شده اما با ضمیمه نمودن منافع مترتب بر آن می توان ارزش دیگری برای آن علم ترسیم نمود. اگر علوم ادبی را در خدمت قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) قرار بدهیم، آن گاه قداستی ویژه خواهند یافت و قطعاً مرحوم طبرسی (قدس سره) بدین جهات نظر داشته اند که «عِلْمُ الإِعْرَابِ» را أجلّ علوم قرآن دانسته اند اما متأسفانه امروزه در سیستم آموزشی و نوع تدریس های موجود، علوم ادبی از جایگاه حقیقی خود بسیار تنزل پیدا کرده تا جایی که خیل کثیری از دانش آموختگان پس از پایان دوره ادبیات همچنان گرفتار صحیح خوانی و روان خوانی متن و تجزیه و ترکیب های کذایی هستند. این مصیبت همچنان

(1) اعظم بابایی، 1390 هـ ش، ص 33.

باقی خواهند ماند مگر این که متولیان امر به این نتیجه برسند که نگرش خود و متصدیان امر آموزش یعنی اساتید را تغییر دهند و علوم ادبی را به جایگاه حقیقی خود بازگردانند.

بدیهی است کسی که به جهت بازخوانی و یادآوری آموخته های فراموش شده گذشته، متصدی امر تدریس شده، منشأ ثمرات و تحولات علمی نخواهد شد. چنین شخصی محتاج تعلم (یاد گرفتن) است نه تعلیم (یاد دادن)؛ یادآوری نیازمند استفاده است نه افاده.

پیش‌نویس نشریه بحث جنجالی طلبی - کانون ادبیات عرب مدرسه علمیه امام مهدی موعود (عج) قم

## نتیجه گیری

از سیر مطالبی که مطرح شد نتیجه گرفته می شود که اولاً تحصیل علوم ادبی یعنی «علم لغت»، «علم صرف»، «علم نحو» و «علم بلاغت» در جهت فهم آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) لازم می باشد؛ ثانیاً تأثیر این علوم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) و آیات قرآن کریم غیر قابل انکار است و ثالثاً سیر چگونگی تفسیر ادبی آیات قرآن کریم و روایات نیز کشف گردید به این صورت که با لحاظ «علم لغت»، در روایت «مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» گفته می شود: به مقتضای جمع بودن تعبیر «مَعَاشِرِ» و دلالت کلمه «النَّاسِ»، مخاطبین رسول مکرم اسلام جماعت ها و گروه هایی از انس هستند. با لحاظ «علم صرف»، گفته می شود: به مقتضای استفاده از اسم تفضیل در «أَفْضَلُ النَّاسِ»، دانسته می شود که علی نسبت به مردم از وصف «برترین» برخوردار است. با لحاظ علم نحو، گفته می شود: به مقتضای استفاده از اسلوب نداء در عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» و حرف «إِنَّ» در «فَإِنَّهُ» و این که «فاء» در این عبارت برای تعلیل است و همچنین تعبیر «ال» در «مَعَاشِرَ النَّاسِ» دلالت بر عهد حضوری و در «أَفْضَلُ النَّاسِ» دلالت بر استغراق افراد می کند، نتیجه می شود که رسول مکرم در صدد هستند که بگویند: «ای همه گروه هایی از انس که حضور دارید، علی را فضیلت دهید زیرا او قطعاً برترین مردم بعد من رسول از مذکر و مؤنث می باشد». با لحاظ «علم بلاغت» گفته می شود: غرض از بیان عبارت «مَعَاشِرَ النَّاسِ» به جای عبارت «مَعَشَرَ النَّاسِ»، آن بوده که بفرمایند: «گروه هایی که حضور داشتند، از شهر های مختلفی بوده اند که یک کار واحدی دارند و آن شنیدن خطبه است» و غرض از استفاده اسم تفضیل در «أَفْضَلُ النَّاسِ» آن است که بگویند: «گرچه غیر علی برخوردار از وصف «فُضِّلَ» است لکن میان کسی که وصف برتری را دارد و میان کسی که وصف برترین را دارد، کدام انتخاب می شود؟» مسلماً میان «برتر» و «برترین»، برترین انتخاب می گردد لذا پیامبر اکرم از این طریق در صدد برآمدند که احتمالات دیگر را رفع نمایند.

## منابع و ماخذ

- (1) قرآن مجید. 1391 هـ ش. چاپ چهاردهم. مشهد-ایران: آستان قدس رضوی.
- (2) ابن منظور، محمد بن مکرم. 1414 ق. لسان العرب (چاپ سوّم). بیروت: دار صادر.
- (3) انصاریان، حسین. ۱۳۸۳ هـ ش. ترجمه قرآن. قم-ایران: انتشارات اسوه.
- (4) ابن السیّد مرتضیٰ الحسینی، محمّد. 1418 ق. منتهی العنایه فی شرح الکفایه. قم-ایران: فیروز آبادی.
- (5) ابن عبد الرحیم، صافی محمود. 1418 ق. الجدول فی اعراب القرآن (چاپ چهارم). دمشق-بیروت: دار الرشید مؤسسۀ الإیمان.
- (6) ابن عبد الله الأزهری، خالد. 1427 ق. شرح التصريح على التوضیح او التصريح بمضمون التوضیح فی النحو (چاپ دوّم). بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیه.
- (7) برکات، ابراهیم ابراهیم. 1428 ق. النحو العربی. القاهرة: دار النشر للجامعات.
- (8) بابایی، اعظم. 1390 هـ ش. زندگی و اندیشه های علامه طبرسی. قم-ایران: صدا و سیما جمهوری اسلام-مرکز پژوهش های اسلامی.
- (9) جوهری، اسماعیل بن حماد. 1376 هـ ش. الصحاح. بیروت: دار العلم للملایین.
- (10) جزایری، حمید. 1395 هـ ش. دانش صرف. قم-ایران: دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه.
- (11) راجحی، عبده. 1992 م. فی التّطبیق النّحوی و الصّرفی. اسکندریه-مصر: دار المعرفه الجامعیه.
- (12) سبکی، بهاء الدین. 1430 ق. عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح. بیروت: المكتبة العصریه.
- (13) سیوطی، عبد الرحمن ابن ابی بکر. 1418 ق. همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع. بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیه.

(14) سيوطي، عبد الرحمن ابن ابى بكر. 2011 م. شرح عقود الجمان فى المعانى و البيان. بيروت-لبنان: دار الكتب العلميه.

(15) شيخ بهايى، محمد بن حسين. 1396 هـ ش. الفوائد الصّمدية و التهذيب. قم-ايران: نشر نور معارف.

(16) شهيد ثانى، زين الدين بن على. 1409 ق. منية المريد. قم-ايران: مكتب الإعلام الإسلامى.

(17) صفايى، غلامعلى. 1386 ق. بدائئ النحو (چاپ دوّم). قم-ايران: مديريّة العامّة للحوزة العلميه.

(18) طبرسى، شيخ (1415 ق. مجمع البيان فى تفسير القرآن. بيروت-لبنان: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.

(19) طباطبايى، سيد محمد حسين. 1417 ق. الميزان فى تفسير القرآن (چاپ پنجم). قم-ايران: جامعه المدرّسين.

(20) طباطبايى، سيد محمد رضا. 1394 هـ ش. صرف ساده (چاپ هشتاد و هفتم). قم-ايران: دار العلم.

(21) علم الهدى، سيد مرتضى. 1376 هـ ش. الذريعة الى اصول الشريعة. تهران-ايران: دانشگاه تهران.

(22) عكسرى، أبو هلال. 2009 م. الفروق اللغويه. بيروت: دار الكتب العلميه.

(23) عبد الله بن يوسف، ابن هشام. 1437 ق. مغنى الأديب. قم-ايران: مركز المديريّة الحوزة العلميه بقم المقدسه.

(24) غلايينى، مصطفى بن محمد سليم. 1414 ق. جامع الدروس العربيه (چاپ بيست و هشتم). مكتبة المعارف.

(25) فيومى، احمد بن محمد. 1414 ق. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى (چاپ دوّم). قم-ايران: مؤسسه دار الهجرة.

(26) فراهيدى، خليل بن احمد. 1409 ق. كتاب العين (چاپ دوّم). قم-ايران: نشر هجرت.

(27) مدنى، سيد على خان. 1435 ق. الحدائق النديه فى شرح الفوائد الصّمدية (چاپ دوّم). قم-ايران: مؤسسه دار الهجرة.

(28) محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی. 1403 ق. بَحَارُ الْأَنْوَارِ الْجَامِعَةُ لِذُرْرِ أَخْبَارِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ (چاپ دوّم).

بيروت: دار إحياء التراث العربی.

(29) مرتضى زبيدئ، محمد بن محمد. 1414 ق. تاج العروس. بيروت: دار الفكر.

(30) مراغئ، احمد مصطفى. 1414 ق. علوم البلاغئ، البيان و المعانى و البديع (چاپ سوّم). بيروت-لبنان: دار

الكتب العلمیة.

(31) هاشمئ، احمد. 1381 هـ ش. جواهر البلاغئ. قم-ایران: مركز مديرت حوزه علمیه قم.

(32) يعقوب، اميل بديع. 1367 هـ ش. موسوعئ النّحو و الصّرف و الإعراب. بيروت-لبنان: دار العلم للملايين.

کتابخانه تخصصی زبان و ادبیات فارسی  
کتابخانه تخصصی زبان و ادبیات عرب  
کانون ادبیات عرب مدرسه علمیّه امام مهدی موعود (عج) قم